



## در دوستی فیدل و چاوز، برادری دو ملت



**نویسنده: رافائل هیدالگو فرناندز**  
**منتشر شده در گرانما ارگان دفتر سیاسی حزب کمونیست کوبا**  
**ترجمه مجله جنوب جهانی**

پایه‌گذار یک برادری شخصی بود که فراتر از آن، دو  
ملت را به یکدیگر پیوند داد.

دهمگرایی فیدل و چاوز در تحقق عالی‌ترین  
آرمان‌های انقلابی عصر خود،

در ۵ مارس ۲۰۱۳، فرمانده هوگو چاوز فریاس درحالی‌که تنها ۵۸ سال داشت، به  
نمادی بزرگ‌تر از آنچه پیش از آن بود، بدل شد. فقدان فیزیکی او ضربه‌ای عمیق بر

## گاهنامه جنوب جهانی

فرمانده کل فیدل کاسترو روز وارد کرد، کسی که از وخامت حال دوست صمیمی، سخاوتمند و عزیزش در میان مردم کوبا آگاه بود.

فیدل این ضایعه دردناک را به صراحت در نوشته‌ای تحت عنوان «بهترین دوستم را از دست دادیم» که بامداد ۱۱ مارس، سه روز پس از مراسم خاکسپاری چاوز، به پایان رساند، بیان کرد.

فرمانده کل انقلاب کوبا، پیش از نخستین دیدارشان، آینده چاوز را به عنوان یک رهبر پیش‌بینی کرده بود، و این شناخت را مدیون سیستم اطلاعاتی و کار بین‌المللی بود که خود طراحی کرده بود.

خرمان سانچز اوترو، که در آن زمان سفیر کوبا در ونزوئلا بود، به همراه ادواردو فوئنتس، مشاور سیاسی، زمانی که مردی که با گفتن جمله‌ی مشهور «فعلاً» با عزت از زندان آزاد شد، روابط نزدیکی با او برقرار کردند.

هنگامی که چاوز برای نخستین بار در ۱۳ دسامبر ۱۹۹۴ وارد هاوانا شد، چهره‌ای آشنا برای فیدل بود، اما فیدل هنوز مستقیماً نگاه تیزبین و صادقانه او را ندیده و لحن صریح اندیشه‌هایش را درباره رهایی ونزوئلا و فراتر از آن نشنیده بود. تنها ۳۶ ساعت برای فیدل کافی بود تا شخصیت انسانی و رهبری بالقوه مهمانش را تشخیص دهد.

این نکته کم‌اهمیتی نیست که او چاوز را شخصاً در فرودگاه استقبال و بدرقه کرد، عادت‌ی که معمولاً فقط برای سران کشورها و شخصیت‌های برجسته دوست کوبا انجام می‌داد.

فیدل بار دیگر توانایی خارق‌العاده خود را در دیدن دوردست‌ها و تشخیص درست نشان داد: چاوز در نهایت به شاگرد برجسته عصر خود در مسیر سیمون بولیوار تبدیل شد و به رهبری بی‌بدیل فرآیندهای وحدت و یکپارچگی آمریکای لاتین در آغاز قرن

## گاهنامه جنوب جهانی

بیست و یکم بدل گشت. ۱۲ سال پس از فقدان او، بخش زیادی از میراثش همچنان سیاست‌های قاره را شکل می‌دهد.

اما چرا فیدل در نوشته ۱۱ مارس ۲۰۱۳، به‌طور قاطعانه تأکید کرد که چاوز «بهترین دوستی بود که مردم کوبا در تمام تاریخ خود داشت»؟

این پرسش ما را وادار به اندیشیدن در سه سطح مرتبط با یکدیگر می‌کند: سطح انسانی، سطح اخلاقی، و سطح سیاسی محض.

اهمیت این موضوع به دلایل متعددی برمی‌گردد، ازجمله تحلیل‌های فراوان جناح راست که رابطه فیدل با چاوز را به صرفاً زیرکی و محاسبات عمل‌گرایانه او تقلیل می‌دهند. این نگاه و انواع مختلف آن، تنها ناتوانی نویسندگان‌ش را در درک این نکته آشکار می‌کند که روابط انسانی همواره بر اساس منافع مادی سنجیده نمی‌شوند.

اما دلیل مهم‌تری نیز وجود دارد که تمامی این تحریف‌ها درباره ارتباط فیدل و چاوز و رابطه بین انقلاب کوبا و انقلاب بولیواری را بی‌اثر می‌کند: هر دو پیوند دارای میراثی رهایی‌بخش‌اند که همچنان برای حال و آینده کاملاً معتبر و تأثیرگذار است.

## II

فیدل کاسترو، همانند خوزه مارتی در دوران خود، نه‌تنها پژوهشگری آگاه، ستایشگر و پیرو آرمان‌های وحدت‌گرایانه سیمون بولیوار بود، بلکه اهمیت ژئوپلیتیکی و نمادین ونزوئلا را برای آمریکای لاتین به‌خوبی درک می‌کرد؛ مفهومی که امروز آن را در چارچوب گفتمان ژئوپلیتیک بیان می‌کنیم.

اگر مارتی، پس از حدود شش ماه اقامت در کاراکاس، هنگام ترک کشور گفت: «به من بگویید به ونزوئلا چگونه می‌توانم خدمت کنم: من را فرزند خود حساب کنید»؛ فیدل

## گاهنامه جنوب جهانی

نیز، ۲۳ ژانویه ۱۹۵۹، در پایتخت ونزوئلا، تنها ۲۲ روز پس از پیروزی انقلاب کوبا، و در اولین سفر بین‌المللی خود، چنین بیان کرد:

«ونزوئلا، میهن آزادی‌بخش بزرگی است که در آن، ایده اتحاد ملت‌های آمریکای لاتین شکل گرفت. بنابراین، ونزوئلا باید کشور پیشگام در وحدت ملت‌های قاره باشد. کوبایی‌ها در کنار برادران ونزوئلایی خود ایستاده‌اند.»

او سپس افزود:

«اگر می‌خواهیم آزادی هر یک از جوامعمان را حفظ کنیم—که در نهایت، همگی بخشی از یک جامعه بزرگ‌تر، یعنی جامعه آمریکای لاتین هستند—و اگر می‌خواهیم انقلاب کوبا، انقلاب ونزوئلا، و انقلاب تمام ملت‌های قاره خود را حفظ کنیم، باید به هم نزدیک شویم و از یکدیگر با قدرت حمایت کنیم، چراکه اگر تنها و پراکنده باشیم، شکست خواهیم خورد.»

هر دو موضع‌گیری فیدل در سال ۱۹۵۹، در نوشته‌ی مورخ ۱۱ مارس ۲۰۱۳، بدین‌گونه تأیید شد: «آن روز این را گفتم و امروز، ۵۴ سال بعد، آن را مجدداً تأیید می‌کنم!»

آشکار است که ظهور یک فرآیند انقلابی در ونزوئلا، با گرایشی آمریکای لاتینی، وحدت‌گرا و مدافع حاکمیت قاره‌ی ما، از همان ابتدا یکی از ارکان اساسی چشم‌انداز راهبردی فیدل در راستای همگرایی و وحدت سیاسی در منطقه بود.

بر مبنای این بینش سیاسی—و نه صرفاً منافع یا مزایای مقطعی—سیاست انقلاب کوبا در قبال ونزوئلا طی این ۶۶ سال شکل گرفت.

از سال ۱۹۹۴، شخصیت استثنایی چاوز جایگاهی ویژه در میان رهبران سیاسی و دولتی کوبا یافت و توجه آن‌ها به او به‌طور مستمر افزایش یافت. تحسین و احترام نسبت به او تنها در یک جهت حرکت کرد: رشد مداوم.

چرا؟ زیرا این مرد بزرگ از سرزمین باریناس، ظرفیتی ظاهراً پایان‌ناپذیر برای نشان دادن کیفیت والای انسانی خود در گسترده‌ترین مفهوم این واژه داشت؛ او همواره حس واقعی و نادر سپاسگزاری، وفاداری و فروتنی را به نمایش می‌گذاشت، ارزش‌هایی که سیاستمداران امروز به‌شدت به آن‌ها نیاز دارند.

او در پذیرش تردیدها و اشتباهات خود استثنایی بود، با یک روحیه‌ی انتقاد از خود که مختص سیاستمداران شایسته و محترم است. افزون بر این، یکی از ویژگی‌های برجسته‌اش، پیشرفت سریع در پیچیدگی و استحکام تفکر سیاسی انقلابی‌اش بود.

او نه تنها یک کتاب‌خوان پرشور، بلکه یک ناظر دقیق و خستگی‌ناپذیر بود که به‌خوبی هنر شنیدن و بهتر دیدن را آموخته بود.

آیا هیچ نقصی نداشت؟ پاسخ، که تنها در مورد محدود افرادی صدق می‌کند، این است که فضایل او به‌مراتب از کاستی‌هایش فراتر بود. به‌حدی که او به بت و الگوی مردم خود، مردم ما، و بسیاری دیگر تبدیل شد. این واقعیتی انکارناپذیر و در نهایت، یک حقیقت تاریخی است.

چاوز، در نخستین دیدارهایش با مقام‌های کوبایی، با این پرسش آنان را شگفت‌زده کرد:

«لطفاً به من بگویید چگونه می‌توانم به کوبا کمک کنم.»

او این جمله را بی‌هیچ پیش‌شرطی بیان کرد، برخلاف بسیاری که در برابر پروژه‌ی اجتماعی کوبا دچار تردید بودند.

چند ماه بعد، در اولین سفر خود به کوبا در دسامبر ۱۹۹۴- سفری که به گفته‌ی خودش، پیش از آن بارها در رؤیاهایش تجربه کرده بود- در تالار مرکزی دانشگاه هوانا چنین گفت:

«امیدواریم روزی به کوبا بازگردیم، در شرایطی که بتوانیم دستان خود را بگشاییم و در قالب یک پروژه انقلابی آمریکای لاتینی، در کنار یکدیگر به تقویت متقابل بپردازیم. چراکه قرن‌هاست که با آرمان یک قاره‌ی متحد، به‌عنوان یک ملت واحد، به پیش می‌رویم.»

او این سخن خود را کاملاً و بی‌کم‌وکاست از سال ۱۹۹۸، زمانی که به ریاست‌جمهوری رسید، به‌رغم تمام مخالفت‌های داخلی و خارجی، محقق کرد.

بیش از یک‌بار، فیدل پیشنهادهای صادقانه‌ی چاوز را برای حمایت از کوبا رد کرد، زیرا به‌خوبی آگاه بود که نیروهای قدرتمند و خصمانه‌ای در داخل ونزوئلا حضور دارند که می‌توانند ایثار و سخاوت چاوز را علیه خودش به کار بگیرند.

اما این امر به‌صورت دیالکتیکی، راه را برای تحقق نظریه‌ی «تغذیه‌ی متقابل» که چاوز مطرح کرده بود، هموار کرد.

در نتیجه، یک برنامه‌ی همکاری و کمک متقابل پدید آمد که همچنان پابرجاست و نمونه‌ای از روابط دوستانه و همبستگی بین دو ملت و دو انقلاب به شمار می‌رود.

## **گاهنامه جنوب جهانی**

آنچه میان سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۱۳ رخ داد، ثابت کرد که وقتی رهبران و ملت‌ها توانایی غلبه بر خودخواهی را دارند و به جای آن، به روح همبستگی میدان می‌دهند؛ وقتی اصل وفاداری به‌طور جدی پذیرفته می‌شود؛ و هنگامی که آرمان‌های تغییر اجتماعی و سیاسی به هم نزدیک می‌شوند و یکی می‌شوند، برادری‌ای شکل می‌گیرد که هیچ چیزی نمی‌تواند آن را متزلزل کند—همانند برادری میان فیدل و هوگو چاوز.